چهارمین گفت‌وگوی مکتوب اسدالله بادامچیان و مهدی رحمانیان

تعاملی در راستای یک وظیفه ملی

در چند ماه گذشته گفت‌وگوی مکتوبی میان اسدالله بادامچیان (دبیرکل حزب مؤتلفه اسلامی) و مهدی رحمانیان (مدیرمسئول روزنامه شرق) شکل گرفته است که فارغ از پیامدها یا ضریب نفوذی که در جامعه ایجاد کرده، بدون تعارف موجب شادمانی ما شده است تا بر خود ببالیم که درست در روزگاری که توسعه ایرانی به دلیل سختی‌ها و دشواری‌های متعدد بیش از هر زمان دیگری به گفت‌وگو نیاز دارد، «شرق» توانست میزبان تعاملی باشد که قصد و نگاهش عبور از موانع برای همزیستی مسالمت‌آمیز است. بی‌درنگ باید قدردان لحظاتی بود که مملو از گفت‌وگو می‌شوند؛ هرچند این لحظات اندک باشند یا نتوانند آن‌طور که باید روح گفت‌وگو را در کالبد نیازمندی‌های زندگی بدمند. همین که همراهی و همفکری و هم‌سخنی برای فردای بهتر شکل بگیرد، قطعا اتفاق مبارکی رخ داده است که باید به نقش آن در ساختن فردایی بهتر ایمان داشت. درست از همین منظر نیز باید تقاضا کرد تا همه دست‌اندرکاران ساخت جامعه در ایران پیگیر گفت‌وگو باشند و سهم خود را در ایجاد فضای تعامل گسترده کنند. گفت‌وگوی اسدالله بادامچیان و مهدی رحمانیان برای «شرق» نخستین قدم در ایفای نقش اجتماعی این روزنامه در شکل‌دادن به نیاز ملی گفت‌وگو است، این نقش زمانی می‌تواند یک یادگار مولد برای نسل‌های آینده باشد که هم صاحبان اندیشه و هم شهروندان گرامی از هر طیف فکری ما را در بسط حیطه گفت‌وگو یاری دهند. مطلب حاضر که در ادامه منتشر می‌شود نیز برای ما یک سکوی پرتاب به دقایق بزرگ‌تری از تعامل محسوب می‌شود. امید داریم که این هم‌سخنی با حضور شما مخاطبان گرامی گرم‌تر شود.

اسدالله بادامچیان:

جریان اصلاح‌طلبی مرده است و به موزه تاریخ می‌پیوندد

جناب آقای رحمانیان
با سلام و احترام

از پاسخ به نامه سوم تشکر دارم. از اینکه خواسته‌اید مباحث ما بتواند اتفاقی مولد و راهبردی را رقم بزند. این همان دلیل اصلی نامه من به شماست به امید اینکه همین اتفاق رخ دهد والا گفت‌وگو برای گفت‌وگو و مذاکره برای مذاکره و اصرار به مواضع قبلی کار را به جدال می‌کشاند که از نظر اسلام پسندیده نیست. مهم پیگیری اهداف صحیح و دستیابی به نتایج مطلوب است.

گفته‌اید در اندیشه خود نسبت به «شرق» واکاوی کنم، معتقدم انسان در همه امور اگر بخواهد دچار جمود و تحجر و کژروی خودباورانه نشود به واکاوی مستمر بر محور حق و ارزش‌ها نیاز دارد. البته واکاوی بدون اتکا به مبانی و موازین سردرگمی می‌آورد.

واکاوی یک روزنامه کار دشواری نیست، ولی در نظر من «شرق» یک روزنامه نیست. «شرق» بازتاب تفکر یک جناح در یک جریان سیاسی است که اهداف و اغراض و تفکر و فرهنگ این جناح و جریان را پیگیری می‌کند و ارائه می‌دهد. جریانی که عنوان اصلاحات و اصلاح‌طلبی را با مجموعه‌ای که همراه دارد برای خود دارد.

جریان اصلاح‌طلبی به‌صورت یک طیف است؛ از افراطی‌ها تا اعتدالیون و از عناصر ساکن خارج از ایران و داخل ایران و سلیقه‌های متفاوت و منافع گوناگون، در مدت زمان کوتاهی این طیف به‌صورت یک طیف منسجم جلوه می‌کرد و حالا بسیاری می‌دانند که به‌صورت یک طیف تجزیه‌شده و درحال تجزیه‌شدن و در حد فروپاشی و رفتن به موزه تاریخ است، با این همه روزنامه شرق را بازهم واکاوی می‌کنم. شما هم به این واکاوی کمک کنید.

ضمن آنکه می‌توانید کل طیف را هم به واکاوی دعوت کنید و باز اینجانب استفاده خواهم نمود. این واکاوی به اینکه تشکل‌ها و جناح‌های دیگر در کشور دیدگاه‌های دیگری دارند یا ندارند ربطی ندارد. چه آن تفکرات موجب انسداد سیاسی آنها شده باشد یا نباشد. به‌هرحال در نظام آزاد جمهوری اسلامی همه نوع نگاه و نگرش و اندیشه و جریان و جناح فعال‌اند مثل خود شما و ما که فعالیت داریم.

معتقدم در هر مورد موضوع را مشخص کنیم تا به نتیجه موردنظر برسیم و دچار پراکندگی نشویم. مشخص‌بودن موضوع براساس نتیجه موردنظر، بحث‌ها را در مسیر صحیح قرار می‌دهد و به نتیجه می‌رساند. من براساس وظیفه دینی خود و برمبنای خط مورد باور و مورد نظر یارانم چون مرحوم عسگراولادی برای شما و طیف شما و روزنامه شرق خیراندیشی کردم. منافع مادی، جناحی و بده‌وبستان‌های سیاسی برایم مطرح نبوده و نیست.

رویدادهای جاری و فتنه اخیر نشان داد که درست عمل کرده‌ام. خدا را شاکرم.

دو نامه بعدی من که در همین راستا و در جهت خیرخواهی و در چارچوب خط حاکم بر انقلاب و نظام که خط امامین انقلاب و ارزشگرایی است و پاسخ برخی نگاه‌ها و مطالبی که نوشته بودید. در فرهنگ و منش سیاسی اینجانب نظر مهم از امیرمؤمنان علی(ع) است که به مالک فرمود: قلبت و جانت را از محبت مردم لبریز کن زیرا آنها یا اخ لک فی‌الدین، برادر دینی تو هستند یا شبیه لک فی‌الخلق یا مانند تو انسان هستند. من کل بنی‌آدم را اعضای پیکره انسانی می‌دانم که قرار این اعضا در رفع دردها و رنج‌های آنان است. بنابراین برای همه از جمله شما و جریان و طیف وابسته به شما خیراندیشی می‌کنم. این فرهنگ و منش برخاسته از اسلام علوی است و از فرهنگ شهروندی شما که براساس تفکر غرب است برتر است، تکرار مکررات هم نمی‌کنم سه نامه من و سه پاسخ شما در معرض قضاوت خوانندگان محترم است. بنابراین جمع‌بندی اولیه می‌کنم.

۱-خواست من از این نامه‌نگاری در مرحله اول در آغاز فتنه ۱۴۰۱ این بود که روزنامه شرق و رسانه‌های مشابه آن در این دام سخت فتنه ۱۴۰۱ دانسته یا ندانسته دچار نشوند و این تذکری برادرانه یا به تعبیر شما شهروندانه بود.

امروز ماهیت و ابعادی از این فتنه آشکار و شفاف شده و در آینده آشکارتر خواهد شد، این فتنه از درون کشور شکل نگرفت. آمریکا با واضحات صریح و تلویحی و حمایت همه‌جانبه سران هیئت حاکمه‌اش مانند بایدن، بلینکن، وندی شرمن... و انگلیس براساس بیانیه وزارت خارجه‌اش درباره فتنه، صهیونیست‌ها و مکرون با اظهارات صریح او و بن سلمان سعودی با حمایت‌ها و شبکه اینترنشنال که به لحظه و در تمام شبانه‌روز در خدمت اغتشاشگران بود و آلمان و امثال آنها، بانیان و حامیان و کارگردانان اصلی هستند، آنها تمام تجهیزات براندازی و جنگ ترکیبی را به کار گرفتند و جان بولتون اعتراف کرد کرد که اسلحه برای اغتشاشگران از کردستان عراق ارسال شده و می‌شود و البته از نقاط دیگر هم ارسال انواع اسلحه‌ها انجام شد.

به‌کارگیری همه گروه‌های رسواشده در این سال‌ها که نمونه بارز آن سفر پمپئو، وزیر خارجه دولت ترامپ به آلبانی و حضور در جمع منافقین بدبختی که تحت حمایت امپریالیسم آمریکا زندگی نکبت‌باری را می‌گذرانند و جنایت داعش در حمله به حرم حضرت سیداحمد بن موسی در شیراز و قتل‌عام زائران و نمازگزاران و همراهی مزدوران الاحوازیه و به ظاهر بلوچ... که البته مورد توجه ویژه بی‌بی‌سی و سی‌ان‌ان و اینترنشنال و رسانه‌های ضدانقلاب با مزدوران غرب مانند من و تو و... بودند و نیز آموزش و تجهیز افراد پ‌ک‌ک و کومله و دموکرات در کردستان عراق و سایر موارد، تنها گوشه‌ای از این فتنه اخیر بود.

آیا دیگر کسی هست تردید داشته باشد که این فتنه یک برنامه‌ریزی و توطئه چندجانبه از طرف دشمنان اسلام و ایران و پسمانده‌های متعصب گروهک‌های باقی‌مانده منافق و ملحد و مزدور و خودفروخته به استکبار و استعمار غرب است؟

شعار این فتنه یک شعار مبهم و مکارانه است «زن، زندگی، آزادی» آیا واژه زن به تنهایی چه پیامی دارد؟ زن در اسلام با مرد یک پیکره واحدند و از نفس واحده و آرامش‌بخش به یکدیگرند. این شیطان ضد خداست که زن را از مرد جدا و تحقیر می‌کند. آن را ابزار شهوات می‌نماید و ارزش زهرا و زینب‌گونگی را مورد حمله قرار می‌دهد.

یا زندگی، به چه مفهومی؟ در برابر زندگی، واژه مرگ است. مگر کسی به جای زندگی، مرگ را در جامعه مطرح کرده بود که حالا عده‌ای در پی زندگی باشند؟ و آزادی که این اغتشاشگران و حامیان آنها در نهایت آزادی مرگ بر دیکتاتور گفتند و فضای آزادی را کوشیدند به فضای بسته تبدیل کنند که نتوانستند و نمی‌توانند. حالا که فتنه به‌شدت شکست خورده و حامیان و کارگردانان و مزدوران و خائنان و اغتشاشگران و عناصر فتنه‌گر رسوا شده و درحال رسوایی شدیدتری هستند، صاحبان نگرش صحیح سیاسی به این شعار ناشیانه می‌خندند و البته به حیله‌گران و مکاران که خواستند با ابهام مقاصد شیطانی پنهان‌شده در این شعار را پیش ببرند، پوزخند می‌زنند. در این فتنه دشمنان اسلام و استقلال و آزادی ایران مقتدر در پی براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران بودند تا بتوانند دوباره به غارت و سرقت نفت و گاز و معادن و ثروت‌های ملی ایران دست یابند، اما از نظر تحلیل سیاسی برنامه آنها به‌شدت احمقانه بود؛ یعنی از نظر حماقت در اوج قرار داشت.

و احمقانه‌ترین آن در بازی فوتبال ایران و انگلیس به اجرا درآمد وقتی تمام ملت خواهان پیروزی تیم ایران در جام جهانی و به طور طبیعی مردم انگلستان خواهان پیروزی تیم انگلیس بودند. با شکست تیم ایران کارگردانان توطئه و رسانه‌های حامی اغتشاشگران هماهنگ با انگلیسی‌ها شادی کردند و تعدادی مسخ‌شده (الینه شده) پرچم انگلیس را بر دوش انداختند و به ملت بزرگ که احساسات میهنی‌اش جریحه‌دار شده بود دهن‌کجی کردند. آیا احمقانه‌تر از این اقدام را می‌توان سراغ داشت؟

پاسخ ملت در برابر این حماقت خائنانه و ذلیلانه را در شادی سراسری کشور پس از پیروزی در مسابقه با ولز می‌توان دید. در این فتنه ده‌ها بسیجی و نیروی حافظ امنیت ملی کشور شهید شده‌اند. دستور قتل آنها را چه کسی یا کسانی داده‌اند؟ تعدادی را ترور کرده‌اند؛ امام جماعت مسجد شیعیان در زاهدان چه گناهی داشت که باید ترور شود؟ نقشه ترور و دستور اجرای آن و اسلحه برای ترور را چه کسی به عاملان ترور و تروریست‌ها داده است.

نتیجه این فتنه و همه اقدامات اغتشاشگران و حامیان آنها چه بود؟ کشته‌شدن بیگناهان و مجروح و معلول‌شدن‌ها و آتش‌زدن اموال عمومی و مردم و اکنون عده‌ای جاهل و ابزار دست فتنه‌گران که مرتکب جنایت و ترور و آدمکشی شده‌اند در معرض اعدام و زندان هستند و فتنه و فتنه‌گران به شکست قطعی رسیده‌اند و حامیان این فتنه بی‌آبرو شده‌اند و محکوم‌بودن در وجدان عمومی و رسوایی خائنان و خودفروخته‌ها معلوم می‌دارد از بینش سیاسی صحیح خیلی فاصله داشته‌اند، این تحلیل من است.

خوشحال خواهم بود که تحلیل شما را هم از فتنه اخیر بدانم. ممکن است شما و همفکران شما و اصلاح‌طلبان از تحلیل من ناراحت شوید. این یک دیدگاه است و شما می‌توانید آن را قبول نداشته باشید و می‌توانید تحلیل خود را هرطور می‌خواهید بیان نمایید. من نمی‌خواهم برای عملکرد «شرق» و مجموعه و وابسته به آن یا جریانی که «شرق» به آن وابسته است در این فتنه نظر بدهم. خودتان ارزیابی کنید اگر نگرش تحلیلگرانه آنها را قبول کردید که معتقدید برترین خطا و اشتباه را اصلاح‌طلبان در این فتنه انجام داده‌اند، آن را جبران نمایید.

دومین هدف من آگاهی‌یابی طیف مشهور به اصلاح‌طلب است از نگاه خیرخواهانه برای اینکه این طیف در خط نظام و ایران و ملت قرار گیرد و به‌جای مسیر غلط و خطا و اشتباهی که قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و پس از تأسیس نظام جمهوری اسلامی ایران که بر محور ولایت و ارزش‌های اسلامی شکل گرفته، طی کرده است. مسیر دیگری در پیش گیرد. جریان اصلاحات و اصلاح‌طلبان در این چهار دهه با انقلاب و نظام اسلامی مسئله داشته‌اند و کارشان به جایی رسیده که امید برای غرب شدند و حمایت‌های جدی سران استکبار و نظر مساعد آنها را شاهد بوده‌ایم و در فتنه حمایت آنها را همه مشاهده کردند. جریان اصلاحات، چه جریان دوم خرداد و چه اعتدالی و هر عنوان دیگر براساس معنا و مفهوم اصلاح امور خواهی و مصلح‌بودن نیست. یک واژه وارداتی است که غرب‌زدگی و نگرش آلوده به غرب استعماری و جایگزینی آن به‌جای تمدن شکوهمند ایرانی و اسلامی را در نظر دارد؛ لذا فراماسونرها و قلم‌به‌دستان غربگرا از دوران قاجار درباره این اصلاحات و واژه‌های غربی مثل دموکراسی (به‌جای آزادی و حکومتی مردمی) و دموکراتیک و حتی جامعه مدنی به‌جای جامعه ملی و جامعه اسلامی قلم زده‌اند و مفاهیم غربی را ترویج نموده و همه مبانی هویتی تمدن و فرهنگ ایران و ایرانی را تحقیر کرده و ارتجاعی و فاقد مبانی علمی دانسته‌اند و درواقع مروج فرهنگ غرب و هویت غربی در ایران بوده‌اند که شعار مشهور تقی‌زاده، فراماسونر خائن و وزیر رضاخان دیکتاتور نهایت آن است که ایرانی اگر بخواهد متمدن شود، باید از موی سر تا ناخن پا فرنگی یعنی غربی شود.

در مشروطه خیانت غربگراها بود که عامل اصلی شکست نهضت اسلامی شد. آنها بودند که مردم ساده را به سفارت انگلیس استعمارگر بردند و قانون اساسی غربزده تقلیدی از بلژیک و انگلیس را بر ایران تحمیل کردند و حکم مظفرالدین شاه در عنوان مجلس شورای اسلامی را به مجلس شورای ملی تغییر دادند و نظام حکومتی ارتجاعی مشروطه سلطنتی انگلستان را بر ایران حاکم ساختند و اختلافات را دامن زدند. عامل ترور ستارخان و سیدعبدالله بهبهانی و اعدام حاج شیخ فضل‌الله نوری شدند و درنهایت از سیدضیاء طباطبایی مزدور انگلیس و کودتای او و سپس کودتای رضاخان نوکر و جلاد و دیکتاتور و ضد ایران و ضد اسلام حمایت نمودند و رضاخان نیز واژه اصلاحات را به کار گرفت. پس از رضاخان نیز غربگرایان و غربزده‌ها در دوران محمدرضا شاه در اجرای نقشه آمریکایی کِندی در اصلاحات ارضی و... و اصلاحات آمریکایی ملوکانه باز همین واژه اصلاحات را مطرح و اجرا نمودند که ملت به رهبری امام خمینی به پا خاست و خط «نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی» و آزادی- استقلال را پیروز و حاکم کرد.

در جریان شکل‌گیری نظام پس از پیروزی انقلاب اسلامی، غربزده‌ها و غربگرایان مذهبی در پی قانون اساسی غربزده و مجلس مؤسسان بودند که امام با تشکیل مجلس خبرگان آن را کنار گذاشت و شعار جمهوری دموکراتیک اسلامی که شعار بازرگان و نهضت آزادی و جبهه ملی بود به جایی نرسید. امام بازرگان را به دولت موقت منصوب کرد اما بازرگان به‌جای اجرای خواست امام علیرغم تصریح امام، خط غربزده را به کار گرفت. با امام جز به ناچار همراهی نکرد که این مطالب را خودش در مصاحبه با حامد الگار و اوریانا فالاچی تصریح می‌کند. دولت موقت و همه خطوط غربزده و چپ‌زده در برابر اصل ولایت فقیه کوشیدند این اصل به تصویب نرسد یا به شکل دیگری اجرا گردد.

بعد همین مجموعه در ۱۴ اسفند در نمایشی دیکتاتوری مهره وابسته به غرب یعنی بنی‌صدر در دانشگاه تهران آشکار عمل و شرکت کرد. خط بنی‌صدر و قطب‌زاده و لیبرال‌ها همه در سال ۶۰ با منافقین و گروهک‌ها همراه شدند و شکست خوردند و در حمایت همه‌جانبه آمریکا بنی‌صدر و رجوی و دو عامل انفجار هفتم تیر و هشتم شهریور کشمیری و کلاهی با هواپیمای شاه به خلبانی معزی، غیرقانونی از ایران گریختند و از فضای ترکیه و کشورهای سر راه تا فرانسه با پشتیبانی آمریکا و غرب عبور کرده در فرانسه مزدور آنها شدند، سپس که این همه جنایت علنی شد آنها که خط عوض کردند نظام با آنها مدارا کرد تا در دوم خرداد ۷۶ رسما به عنوان اصلاحات به صحنه آمدند. هزاران عزیز را حذف کردند که چرا پیام دوم خرداد را نفهمیده‌اید؟ ولی هیچ‌گاه این پیام را شفاف نکردند و تعریفی از اصلاحات ارائه ندادند. اصلاحاتی‌ها و اصلاح‌طلبان در دولت آقای سیدمحمد خاتمی و دولت آقای حسن روحانی و در مجالس سوم و ششم آن‌چنان بد عمل کردند که امروز مشکلات اقتصادی و فرهنگی جامعه نتایج عملکرد و رویکرد آنهاست. قیمت دلار را به ۳۰ هزار تومان رساندند و مسکن را به نقطه غیرقابل دسترسی در مترمربعی ده‌ها و بعضا چند صد میلیون تومان رساندند و اینها همه کار دولت اصلاح‌طلبان اعتدالی است که مردم هنوز هم درگیر آن هستند. منفعل‌بودن در برابر غرب و ۲۰۳۰- و برجام و FATF و گره زدن همه امور حتی معالجه کرونا تا روزی ۷۰۰ فوتی و چشم امید به غربی‌ها دلیل فشل بودن آنها در سیاست خارجی و روابط بین‌الملل است. و بالاخره محدودبودن در طیف اصلاح‌طلب، دوری مردم از آنها را رقم زد. نتیجه آن در آرای چهره‌های مشهور اصلاح‌طلبان در تهران و شهرستان‌ها در انتخابات مجلس یازدهم معلوم شد که شورای نگهبان آنها را تأیید کرده بود و رأی اندک آنها علیرغم همه تبلیغات وسیع نشانه برگشت مردم از اصلاح‌طلبی و اصلاح‌طلبان است.

در فتنه و اغتشاش هم اصلاح‌طلبان کاملا مردود شدند و از این پس زیر بمباران سؤال‌های مردمی درباره موضعشان به سقوط نهایی می‌رسند؛ همان‌طوری‌که اصلاحات و جریان اصلاح‌طلبی از نظر سیاسی و مردمی، مرده است و اینها هم به موزه تاریخ می‌پیوندند.

من اینها را برای دفاع از طیف اصولگرا نمی‌گویم، زیرا نظرم اصلاح به معنای واقعی و تغییر در جهت صلاح است. والا صعود و سقوط سیاسی اصلاح‌طلبان به نفع و ضرر بنده و حزب مؤتلفه اسلامی نیست. در جهت خیراندیشی می‌گویم زیرا عمیقا و برحسب تجربه ۶۰ ساله کار سیاسی، اصلاح‌طلبان را دچار سردرگمی و فشارهای روحی و اجتماعی و نوعی سرخوردگی آسیب‌آور می‌یابم. که اگر خود را نیابند و به فطرت خویشتن خویش مراجعه نکنند- (به تعبیر قرآن فرجعو الی انفسهم و به تعبیر دکتر شریعتی بازگشت به خویشتن خویش) نداشته باشند، در سرنوشت خودشان و خانواده و فرزندانشان دچار مشکلات فراوان می‌شوند و من وظیفه شرعی و سیاسی و اجتماعی و وجدانی خود می‌یابم که نظرم را به این طیف عرضه بدارم؛ خواه متذکر شده و چاره کنند یا مرا متوجه اشتباه در تحلیلم نمایند. و یا بخشی از آنها به تعصب و لجاج دچار شوند و علیه بنده موضع‌گیری کنند. چه خود راهی و مسیری دیگر در پیش بگیرند.

وقتی آقای احمد زیدآبادی می‌گوید به خاطر فحاشی چارواداری و تهدید به تجاوز جنسی از طرف اصلاحاتی‌نشینان کانادایی برای همیشه از سیاست خداحافظی می‌کند. این برای اصلاح‌طلبان نقطه سیاهی است و برای او هم مسیر غلطی است. او باید به علاج و چاره اقدام کند. پاک‌کردن صورت مسئله حل مسئله نیست. ایجاد یک سلسله مسائل غلط آسیب‌آور است. من پس از پایان دو دوره ریاست‌جمهوری به آقای سیدمحمد خاتمی گفتم نظام‌ها کسی که دو دوره رئیس‌جمهوری بوده را کنار نمی‌گذارند و در حاشیه استفاده می‌کنند، شما طوری عمل کنید که نظام و رهبری بتواند از شما با همین سلیقه و جریان و نگرش استفاده کنند. متأسفانه اصلاح‌طلبان طوری عمل کردند و او هم تابع آنها شد که امروز جایی و جایگاهی ندارد، من در سال‌های گذشته به جای برخورد و درگیری با این طیف همواره تحلیلم را گفته و برای آنها خیرخواهی داشته‌ام و دارم. و این نامه‌نگاری هم برای عرضه نظراتم برای طیف اصلاح‌طلب است که با بسیاری از آنها رابطه دوستی دارم و از شما که کمک کردید و دو نامه و پاسخ‌ها را چاپ کردید، تشکر دارم، اگر نامه سوم و این نامه چهارم را نیز چاپ کنید بازهم متشکر خواهم بود.

در پایان، درباره همه‌پرسی که مطرح کرده‌اید منعی در قانون اساسی وجود ندارد. ولی سازوکار خاص خود را دارد و خلاف سازوکار قانون اساسی نمی‌شود همه‌پرسی کرد. موضوع تذکرات و نظرات بنده و شما و دوستان من و جناب‌عالی از مواردی نیست که نیاز به همه‌پرسی داشته باشد. درباره نظرسنجی هم نظرسنجی‌های گوناگونی در کشور صورت می‌گیرد و اعلام می‌شود. ما و شما هم در مسئولیت‌های اداره کشور نیستیم که نظرسنجی کشوری را ایجاب کند. ما از زمره آن کنشگران سیاسی که به اشتباه خود را سخنگوی مردم و نماینده تمام مردم یا صاحب همه حقیقت زندگی اجتماعی در ایران می‌دانند نیستیم. نظر و تحلیل و برداشت خود را در حد خودمان حق داریم مطرح کنیم و می‌کنیم، اصرار بلاجهت هم نداریم. اما روزنامه شرق در مقالات متعدد نویسندگانش، خود را نماینده مردم و بیان‌کننده نظرات تمام مردم مطرح می‌کنند و نظر خود و گاه اطرافیان را نظر مردم و ملت معرفی می‌کنند. لطفا به آنها همین تذکر را بدهید.

خوشحالم که شما به تداوم این مکاتبات علاقه‌مند بودید و آن را با رویکرد و هدف و نتیجه مشخص مفید می‌دانید. من در این نامه به‌طور شفاف انگیزه و نظرات و مطالب خود را بیان کردم و قضاوت را برعهده خوانندگان محترم می‌گذارم. از خداوند متعال غفران ذنوب و قصور، تقصیر و کوتاهی در ادای حقوق دیگران را استدعا و توفیق خدمات خالصانه و صادقانه در جهت ارزش‌های الهی و انسانی را برای همگان مسئلت دارم.

با دعای خیر
دکتر اسدالله بادامچیان

مهدی رحمانیان:

دوران خطاب‌کردن منتقدان با الفاظ خاص گذشته است

به نام خدا
جناب آقای اسدالله بادامچیان
دبیرکل محترم حزب مؤتلفه اسلامی
با سلام و احترام

یک: ابتدا از تأخیر در پاسخ نامه جناب‌عالی پوزش می‌خواهم و امید دارم در شرایط موجود که بیش از هر زمان دیگری گفت‌وگو می‌تواند التیام‌بخش رنج‌های اجتماعی باشد، هم‌سخنی ما به یک اتفاق تأثیرگذار و البته امکانی برای گسترش سطح گفت‌وگوی سیاسی و اجتماعی بدل شود. برای همین در متن قبل درخواست کردم گفت‌وگوهای ما در مسیری راهبردی و مولد قرار بگیرند. گفت‌وگوی مولد از نگاه من تلاش برای پرهیز از سخنان تکراری و فاقد کارکرد عملیاتی در راستای گشودن گره‌های سیاسی و اجتماعی است؛ یعنی طرفین گفت‌وگو کوشش کنند هربار محیط ذهنی خود را به‌گونه‌ای پیش‌برنده به سمتی هدایت کنند که نتیجه گفت‌وگوها راهکاری عملیاتی- عقلانی برای مواجهه با ناراستی‌ها و کژکارکردی‌ها در توسعه کشور ارائه دهد. به نظر می‌رسد دوران سخن‌گفتن از موضعی برتر و خطاب‌کردن همه منتقدان با الفاظی خاص گذشته باشد. اکنون باید فرض را بر این بگذاریم که زمان برای بیرون‌آمدن از چاله‌های بر سر راه رشد و پیشرفت اندک است و همه ما با هر رویکرد در داخل کشور باید در بستر گفت‌وگو به یک راهبرد مشترک ملی برای غلبه بر مشکلات و موانع دست یابیم. از این منظر، بنده پیشنهاد نظرسنجی را مطرح کردم، اما جناب‌عالی در انتهای نامه قبلی خود این پیشنهاد را مردود دانستید و به طعن و کنایه فرمودید که روزنامه «شرق» خود را نماینده مردم می‌داند. درصورتی‌که اگر فقط همین نامه آخر خود را منصفانه مرور کنید، به‌وضوح خواهید دید که چه کسی در جایگاه خودحق‌بینی نشسته است و با کلامی حق‌به‌جانب از سوی مردم سخن می‌گوید. بااین‌حال، همچنان امیدوارم به ضابطه‌های لازم برای یک گفت‌وگوی مولد دست یابیم. بنده در روند هم‌سخنی با شما، تمام تلاش خود را به کار خواهم بست تا این هدف محقق شود.

دو: در پاسخ به درخواست این‌جانب برای واکاوی دقیق‌تر «شرق» فرمودید که «شرق»، روزنامه به‌معنای رایج نیست و به‌نوعی بازتاب‌دهنده افکار جریان اصلاحات و اصلاح‌طلبی است و سپس متذکر شدید که جریان اصلاحات درحال فروپاشی و رفتن به موزه تاریخ است. اتفاقا بازهم سخنان حضرت‌عالی نشان می‌دهد که «شرق» را با دقت نخوانده‌اید و احیانا -که ان‌شاءالله این‌گونه نباشد- از این گفت‌وگوها هم می‌خواهید به‌عنوان یک فرصت برای تسویه‌حساب با اصلاح‌طلبان و ارائه شعارهای الوان جریان مطلوب سیاسی خود استفاده کنید. اگر «شرق» را واکاوی کرده بودید، هرگز نمی‌گفتید که ما صرفا بازگوکننده افکار یک جریان سیاسی هستیم. «شرق» همواره روزنامه‌ای مستقل بوده است. داشتن خط‌مشی مبتنی بر اصلاح‌گری نیز به‌معنای وابستگی به یک جریان سیاسی نیست. اصلاح‌طلبی یک رویکرد دیرپا و ریشه‌دار است که در درازنای تاریخ، قدم به قدم پیش آمده است. امروز حتی حضرت‌عالی و جریان سیاسی مطلوب شما نیز که بیش از دو دهه هرچه در توان داشته به کار گرفته تا با اصلاح‌طلبی مقابله کند، از رقبای خود مباحث زیادی آموخته‌اید و گاه امروز بیش از اصلاح‌طلبان از برخی وجوه اصلاح‌طلبی سخن می‌گویید. تقبیح خودآگاه یا ناخودآگاه اصلاح‌طلبی برای حذف جریانی سیاسی، خطایی راهبردی در ایران امروز است؛ چراکه تمام ظواهر توسعه را به این دلیل که ماهیتی اصلاح‌گر دارند، مردود می‌کند. اگر بپذیریم که در کوران مقابله با اصلاح‌گری، جریان اصلاح‌طلب به تعبیر شما راهی موزه تاریخ شده، اتفاق خجسته‌ای در عرصه سیاست ملی رقم نخورده است؛ زیرا در دورانی که رسانه‌های بی‌هویت خارج‌نشین و دشمنان قسم‌خورده کشور آستین‌ها را بالا زده‌اند تا همه جریان‌های سیاسی را به حاشیه برانند، حذف‌کردن یک جریان دلسوز سیاسی که تاریخچه‌ای قابل‌اعتنا در انقلاب دارد، شکستی برای جریان سیاسی شما تلقی می‌شود، نه یک پیروزی که چنین خرسند از آن سخن می‌گویید. به‌هرحال، تأکید می‌کنم که روزنامه «شرق» رسانه مستقلی است که کفالت هیچ جریان سیاسی را بر عهده ندارد.

سه: سپاسگزاریم که از سر خیرخواهی و نه سیاست‌ورزی در مقام گفت‌وگو برآمدید، اما دوری از سیاست‌ورزی یا تکیه بر خیراندیشی نیز باید در رفتار و گفتار به چشم آید. مثل مرحوم عسگراولادی که از بزرگان جریان اصولگرایی و حزب مؤتلفه اسلامی بود، اما به نظر می‌رسد منش این پیر و استاد سیاست در مهرورزی، مخصوصا در سال‌های پایان زندگی شریفشان را در خاطر ندارید. به سخن مولای متقیان(ع) خطاب به مالک نیز اشاره کرده‌اید که حضرت فرمودند جانت را از محبت مردم لبریز کن و بعد خاطرنشان کرده‌اید که منش شما هم پیروی از همین اندیشه الهی حضرت امیر(ع) است اما بلافاصله تیغ از نیام برکشیده‌اید و همه را در ارتباط با حوادث اخیر هم‌راستا با دشمنان، تروریست‌ها، صهیونیست‌ها و منافقین ارزیابی و تحلیل کرده‌اید.

جناب بادامچیان عزیز! شما و برخی از هم‌جناحی‌های محترم‌تان که دائم از فتنه سخن می‌گویید، در مقام تشخیص فتنه نیستید. اگر مقام معظم رهبری می‌گوید جایگاه، اندیشه و درایت ایشان با شما متفاوت است، معنای گفتار ایشان این نیست که شما به‌عنوان کنشگر سیاسی دیگر دست به هیچ تحلیل و آسیب‌شناسی ملی نزنید و از وظیفه خود برای ایجاد آرامش و رفع موانع ساختاری توسعه غفلت کنید. تمام سخنان شما و برخی دوستانتان حول محور فتنه شکل گرفته و یادآوری نیرنگ دشمنان و منافقین که گاهی متأسفانه این سخنان را به دوستان و دلسوزان هم نسبت می‌دهید و اسم آن را هم تحلیل شخصی می‌گذارید. ما جز همان الفاظ سیاسی که از فرط تکرار در سخنان شما و دوستان سیاسی‌تان شنیدنشان تبدیل به عادت شده است، تحلیلی ندیده‌ایم. قطعا کسی در دیوسیرتی منافقین و دشمنان شکی ندارد و نمی‌توان چهره آلوده آنها را پاک کرد؛ اما در شکل‌گرفتن حوادث اخیر ما چقدر مسئول و صاحب‌نقش هستیم؟ ما چه کردیم و چه باید می‌کردیم تا دشمن نتواند چنین رخنه کند؟ مسئله اینجاست که رویکرد غلبه بر ذهن شما و همراهان سیاسی‌تان برای حذف رقبای داخلی، کار را به جایی رسانده است که انگار به چیز دیگری نمی‌اندیشید. به عبارت دیگر، خود را آسوده کرده‌اید و به همه انگ فتنه می‌زنید یا با الفاظی سیاسی می‌خواهید از زیر بار مسئولیت ملی شانه خالی کنید. مچ‌گیری و چرخاندن انگشت اتهام به‌سوی مخالفان یا منتقدان شما به معنای تحلیل نیست. از سخنان شما این‌گونه برمی‌آید که اصلاح‌طلبان را عامل حوادث اخیر می‌دانید. می‌شود این ادعا را مطرح کرد اما اگر واقعا خیراندیش هستید، به این پرسش هم بیندیشید که اگر بیش از دو دهه یک جریان سیاسی تمام قدرت خود را برای حذف اصلاح‌طلبی به کار نمی‌گرفت و نیروی خود را صرف توسعه کشور می‌کرد، امروز این حوادث به وقوع می‌پیوست؟

چهار: جناب بادامچیان عزیز! به گمانم ادامه بحث‌های تکراری که مردم را خسته و دلگیر از جناحین سیاسی کرده است، نه‌تنها هیچ دردی را دوا نمی‌کند، بلکه این خلط مبحث، مشکلات دیگری را نیز به بار می‌آورد. در نامه اخیرتان درصدد برآمدید تا از همه عناصر تاریخی و مؤلفه‌های موجود برای گناهکار جلوه‌دادن منتقدان خود و جریان سیاسی که به آن تعلق دارید، استفاده کنید و در این مسیر تا آنجا پیش رفته‌اید که گویا غیرمستقیم کلیت نظام جمهوری اسلامی را نیز با چالش مواجه کرده‌اید. جنایتکاران سیاسی و منافقین را به خط کرده‌اید، بعد فرموده‌اید آنها که خط عوض کردند، به خاطر مدارای نظام، دوم خرداد ۷۶ را آفریدند. تقاضا می‌کنم برای رعایت انصاف، قبل از واکاوی دقیق‌تر «شرق»، سخنان خود را واکاوی کنید. قرار ما این نبود که در این گفت‌وگو عصبانیت و خشم خود را از جناحین سیاسی، حتی به قیمت توهین به ارزش‌های عمومی و ملی مردم ایران برملا کنیم. به همین خاطر از پرداختن به سایر مواضع شما که در یک راستا و برای تقابل سیاسی با منتقدان جناح شما مطرح شده‌اند، پرهیز می‌کنم و یک بار دیگر تقاضا دارم دلگیری‌های خود از اصلاح‌طلبان را با آنها در میان بگذارید؛ چراکه آنها نمایندگی به ما نداده‌اند که به‌جایشان سخن بگوییم. ما به‌عنوان رسانه‌ای مستقل، با افتخار در ایران، برای توسعه ایران، مبتنی بر قوانین و وفاق عمومی و تحمل‌پذیری موجود فعالیت می‌کنیم. تقاضای من اندیشیدن به گفت‌وگوی مولد و راهبردی برای کمک به مدیران و دست‌اندرکاران اجرائی کشور است. ما امروز بیش از هر چیز دیگری به این همراهی و هم‌اندیشی نیاز داریم. در سال‌های گذشته به اندازه کافی جناح‌های سیاسی برای سهم بیشتر از قدرت اجرائی با یکدیگر مقابله کرده‌اند. اکنون نیز بعد از عبور از آن همه تقابل سیاسی، در حال تجربه قدرت یکدست‌شده اجرائی کشور هستیم. امیدوارم گفت‌وگوی ما ادامه یابد و حتی سایر کنشگران سیاسی و اجتماعی نیز در این گفت‌وگو حضور یابند. پیشنهاد می‌کنم اگر موافقید برای شکل‌گیری گفت‌وگوی مولد و راهبردی به پرسش‌های زیر بیندیشیم:

- آیا تجربه قدرت اجرائی یکدست برای برطرف‌کردن مشکلات اقتصادی مردم و معضلات تولید، تجربه موفقی بوده است؟ اگر موفق نبوده، با چه راهبردی می‌توان به دولتی‌ها و سایر نیروهای اجرائی یکدست با استفاده از پتانسیل عمومی کشور کمک کرد؟
- آیا تلاش بی‌وقفه برخی جریان‌های سیاسی در سال‌های گذشته برای مقابله با هر نوع اصلاح‌گری به نقطه مطلوبی رسیده است؟ نتایج این تقابل چه بوده است؟ ارزیابی و سنجش این تقابل برای گسترش دامنه گفت‌وگو و همراهی‌های ملی برای ارتقای توسعه کشور چه خواهد بود؟ چه جریان یا جناحی باید برای رفع این تقابل‌ها پیش‌قدم شود و راه این پیش‌قدم‌شدن چیست؟
- آیا بهتر نیست برای رونق، پیشرفت و توسعه ملی فرصت استفاده از نیروهای موجود در کشور را فراهم کنیم؟ به عبارتی به نظر شما امروز تا چه حد به تعریف دوباره شایسته‌گزینی و راه دستیابی به آن و برطرف‌کردن موانع شایسته‌گزینی نیاز داریم و برای این امر از کجا باید شروع کرد؟

با تشکر
مهدی رحمانیان

پیشخوان

یک معرفی بی‌زحمت از کتابی پرزحمت

«مبانی استیصال» نوشته عبدالرضا حسینی

اولش می‌خواستم از فصل‌بندی نامتناسب و زبانِ زیادی و الکی سخت و اطناب در کلام کتاب بنویسم. حسابی نت برداشتم، جدل کردم، بد و بیراه گفتم تا اینکه رسیدم به این دو پاراگراف. دلم نیامد در این شرایط چیزی جز همین پاراگراف را بیاورم. انگار خیالم را راحت می‌کند که اشتباهی نیستم که ما اشتباه نیستیم:

هگل در فلسفه حق به دستاورد درخشانی در تاریخ انسانی می‌رسد و بی‌هیچ واهمه‌ای، به‌صراحت و جسورانه، چنین صورت‌بندی‌اش می‌کند: «این حکم به ملت‌های متمدن حق می‌دهد تا ملت‌های دیگری را که از جهت عناصر گوهریِ دولت پیشرفت کمتری کرده‌اند بَربَر بدانند و با آنان چون مردم بربر رفتار کنند (مانند رابطهٔ شبانان با شکارگران و رابطه کشاورزان با آن دو تای دیگر)، با این آگاهی که حقوق این ملت‌ها با حقوق خود آنان برابر نیست و استقلال آنها صرفا صوری است. در نتیجه، جنگ‌ها و برخوردهایی که در این شرایط روی می‌دهد از این نظر برای تاریخ جهانی اهمیت دارد که این جنگ‌ها مبارزات بر سر شناسایی محتوای خاص هرکدام از آن ملت‌هاست» (هگل، ۱۳۷۸: ۴۰۰). همین منطق را با همین صراحت و جسارت، می‌توان به وضعیت‌های دیگری درجهان کنونی تعمیم داد: این حکم به طبقات فرادست در هر مرزبندی سیاسی و اجتماعی‌ای حق می‌دهد تا از جهت عنصر گوهریِ سرمایه سایر طبقات و گروه‌های اجتماعی را که در رسیدن به موقعیت‌های اجتماعی و دستیابی به بخش قابل‌ملاحظه‌ای از ثروت عمومی و دسترنج دیگران توان کمتری از خود نشان داده‌اند، بی‌عرضه بدانند و با آنان چون افراد بی‌عرضه رفتار کنند، با این آگاهی که حقوق این طبقات با حقوق خود آنان برابر نیست و هرچه آنان دارند، از صدقه سر این طبقات فرادست است و عدمِ وابستگی آنها صرفا صوری است. در نتیجه، استثماری که در این شرایط روی می‌دهد، از این نظر برای تاریخ سرمایه‌داری اهمیت دارد که این بهره‌کشی‌ها مبارزه بر سر انکشاف و انباشت هرچه بیشتر سرمایه با توجه به شرایط بومی هر مکان است. یا می‌توان گفت: این حکم به مرکزنشین‌ها (و شمال‌نشین‌های جغرافیای اقتصادی و غرب‌نشین‌های جغرافیای سیاسی) حق می‌دهد تا حاشیه‌نشین‌هایشان را از جهت اصول اساسی تمرکز و تراکم قدرت و ثروت و امکانات و سعادت عقب‌مانده و بدریخت بدانند و با آنان همچون عناصری اضافی و محتاج رفتار کنند. این حکم، حتی، هنوز به برخی از اقوام و نژادهای «اصیل»، و برخی از مردان «واقعی» حق می‌دهد تا دیگری خود را به این جهت که واجد عنصر گوهریِ اصالت نیستند، پست بدانند و با آنان مانند موجودیت‌هایی خطرناک و البته قابل‌ترحم رفتار کنند. در نتیجه هرگونه تجاوز، تعدی، تحقیر و اجحافی که در این شرایط روی می‌دهد، از این نظر برای ارتقای تاریخ نژاده و نژاده‌کردن تاریخ اهمیت دارد. یا می‌توان گفت: این حکم، در واقع به صاحبان ثروت، قدرت و منزلت و به همه افراد و گروه‌هایی که به تصاحب این جایگاه گرایش داشته‌اند یا نزدیک شده‌اند، حق می‌دهد تا دیگر افراد و گروه‌هایی را که فاقد چنین جایگاهی بوده‌اند یا در دستیابی به آن کمتر کام یافته‌اند، از جهت عناصر گوهری ساختارها و مکانیسم‌هایی که آنها را در چنین موقعیتی قرار داده است، یعنی از جهت عناصر گوهری روند عمومی وضع موجود، محرومان ناگزیر تاریخ اکنون و آینده بدانند و با آنان همچون نتایج زشت و زننده اما به‌هرحال ناگزیر طبیعت تاریخ این عصر و تاریخ طبیعی هر عرصه‌ای رفتار کنند، با این آگاهی که به‌هرحال حقوق اینان با حقوق خود آنان برابر نیست. در نتیجه، در این عصر هرگونه استثمار، استعمار، تجاوز، تعدی، تحقیر و ... تنها از این نظر که حکم به چنین حقی داده شده و تنها از این نظر که وضع موجود باید به نفع منتفعان بالفعل و بالقوه آن حفظ، تثبیت و منکشف شود توجیه می‌شود، تداوم می‌یابد، تغییر شکل می‌دهد، دامن می‌گسترد، لجام می‌گسلد یا مهار می‌شود.

تاریخ مبارزات اجتماعی و سیاسی تاریخ ایستادگی در برابر این احکام مسلم‌انگاشته‌شده و اعطای این حقوق طبیعی‌فرض‌شده بوده و هست؛ چه این مبارزات توانسته باشد در فهم کلیت عصر خود شکل گیرد و حرکت کند (هرچند غیرگسترنده و محدود)، چه در فهم کلیت آنچه به سرش آمده درمانده و به ضد خود بدل شده باشد؛ چه در خاک رنج‌برده‌ای (حتی کمترین) بذر امید را کاشته باشد، چه در شوره‌زار جهل زمین خشک یا پوسیده باشد؛ چه توان و حیثیت و فریادش را (هرچند برای اندک لحظاتی) به امواج بلند و مستحکم ایستادگی بدل کرده باشد، چه خود را به تندباد تقدیر و مصادره و جدال درونی نیروهای مقابل سپرده باشد. این تاریخ نمی‌تواند به الغای حتی کم‌اثرترین این حقوق مسلم‌انگاشته‌شده و دستیابی به قدرتی پایدار (نابود یا نافرسوده) و مستقل (بازی‌نخورده و مصادره‌نشده) بینجامد، مگر اینکه برای رسیدن به چنین جایگاهی تمامیت آنچه را می‌خواهد در برابر تمامیت آنچه نمی‌خواهد طلب کند. این تاریخ محقق نخواهد شد، مگر آنکه ضرورت و بار عینی روال هرروزه زندگیْ آن را ایجاب کند؛ میسر نخواهد شد، مگر آنکه کسانی خود را در ضرورت انضمامی و شأن وجودی تحقیق و تحقق آن بدانند و یکدیگر را در این مسیر بیابند؛ عملی نخواهد شد، مگر آنکه در روالی مداوم تلاش و تمرین شود و بتواند از موضع ضعف خارج و به قدرتی پیش‌رونده و منطقی خودگستر بدل شود.

ادامه از صفحه اول

عفو محکومان را جدی بگیرید

این موضوع به‌ویژه در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بسیار بیشتر صدق می‌کند.

یکی از موارد مهم حقوقی در ایران، چه پیش از انقلاب و چه پس از آن، این است که اساسا التفات لازم به موضوع عفو صورت نگرفته و به‌همین‌دلیل نیز نظام سیاسی از عواید و فواید این ابزار بی‌بهره بوده. عفو به‌ویژه در مسائلی که دارای ابعاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هستند، در مقاطع و موقعیت‌هایی می‌تواند عامل مهمی برای وحدت‌بخشی و تخلیه انرژی و احساسات منفی جامعه و همین‌طور اعتمادسازی عمومی باشد. مسئله مهم‌تر البته این است که نتیجه استفاده‌نکردن از ابزار عفو صرفا بی‌بهره‌ماندن نظام سیاسی از عواید و فواید آن نیست. به عبارتی بی‌توجهی به ظرفیت عفو صرفا دولت را از آثار مثبت آن بی‌بهره نمی‌کند بلکه خود آثاری منفی نیز در پی دارد و می‌تواند به یکی از عوامل مؤثر در فرسایش سرمایه اجتماعی تبدیل شود. نظام حقوقی-سیاسی که عفو محکومان در آن دارای جایگاه متناسب با حقوق شهروندی و مطالبه عمومی جامعه در این موضوع را ندارد، ناخودآگاه هم احساس فاصله بین جامعه-دولت را در فضای عمومی تقویت می‌کند و هم در عمل تعمیق این فاصله را دامن می‌زند.

مسئله این نیست که ما اساسا در نظام حقوقی خود عفو نداریم؛ بلکه موضوع به این برمی‌گردد که ظرفیت عفو و البته شیوه اجرای آن متناسب با نیاز و ضرورت جامعه، به‌ویژه در شرایط فعلی نیست. ظرفیت عفو به‌ویژه در دوره ریاست اسبق قوه قضائیه تضعیف شده بود؛ اما در دوره ریاست حجت‌الاسلام رئیسی و سپس حجت‌الاسلام محسنی‌اژه‌ای تلاش‌هایی برای تقویت این ظرفیت صورت گرفت؛ اما هم آن تلاش‌ها و آنچه در عمل محقق شده، ناکافی است. حتما کشور ما نیاز به یک زمینه‌سازی حقوقی محکم و دوراندیشانه با مشارکت قوای سه‌گانه و نهادهای ذی‌ربط دیگر برای فعال‌کردن و سودبردن از ظرفیت عفو دارد. دورخیز نظام برای چنین کاری حتی قبل از به نتیجه رسیدن هم می‌تواند آثار مثبت زیادی در حوزه تحکیم اعتماد عمومی داشته باشد.

اما فارغ از این در دو ماه آینده ما دو موقعیت دهه فجر و نوروز را داریم که همواره بهانه‌های خوبی برای اعطای عفو به محکومان بودند. امسال و با توجه به رویدادهای ماه‌های اخیر و نیاز مبرم کشور به هم‌گرایی و امیدبخشی عمومی، توجه به این برهه‌های زمانی می‌تواند آثار مطلوبی در سطح جامعه به جای بگذارد. هم‌اکنون شرایط اعطای عفو به محکومان به گونه‌ای است که عملا بخش زیادی از زندانیان باید مدتی طولانی را در صف انتظار بهره‌مندی از این ظرفیت سپری کنند. حال آنکه تغییر در این رویه کار چندان پیچیده‌ای نیست و تنها نیاز به انگیزه و خواست جدی در سطح قوا دارد. آن‌هم در شرایطی که تغییر این شرایط پیام مثبت بسیار مهمی به جامعه می‌رساند. آن‌هم جامعه‌ای که تشنه دریافت پیام‌های امیدبخش و مثبت است.

باید توجه داشت که در همین موقعیت زمانی افکار عمومی درگیر سؤالات موازی دیگری هم هستند که همچنان بی‌پاسخ مانده‌اند و به فاصله بین جامعه و دولت دامن زده‌اند؛ مثلا اینکه تکلیف مستندات منتشرشده از تخلفات صورت‌گرفته از سوی برخی مأمورنماها چه شد؟ این وضع احساس بی‌توازنی در حوزه عدالت قضائی برای جامعه را تشدید می‌کند. جامعه ایران هرچند در وضعیتی نامطلوب از نظر معیارهای اعتماد عمومی به سر می‌برد؛ اما به نظر می‌رسد هنوز هم پذیرای پیام‌های مثبت و امیدوارکننده از سوی حاکمیت باشد. سخت‌گیری در موضوع عفو محکومان این پیام را به همراه دارد که نگاه در اداره کشور معطوف به تقویت سختگیری عمومی است. تحکیم این تصور در جامعه به‌هیچ‌عنوان منتهی به وضعیت مطلوب نمی‌شود و به همین سبب علاوه بر معیارهای حقوق شهروندی، تدبیر حکمرانی نیز ایجاب می‌کند که در این مقطع به شکل متفاوت‌تر و جدی‌تری به ظرفیت عفو محکومان در ماه‌های آینده اندیشیده شود.

ادامه از صفحه اول

مبانی «حکمرانی نو»

اگر درک کنیم و بپذیریم که «عالم سیاست عرصه آنچه ممکن و نه آنچه ایدئال یا آرمان است، آن‌گاه، با توجه به جمیع شرایط اجتماعی (منطقه و جهانی)، ایده «حکمرانی نو» اندیشه و طرح مطلوبی است و به همین دلیل، ضروری است تا همه دغدغه‌مندان سلامت، ثبات و توسعه ملی، بدون هیچ قید و شرطی به بحث، تبادل‌نظر، همفکری و همکاری به‌منظور تولید راهکارهایی عملی و ممکن برای تحقق ایده حکمرانی نو مبادرت کنند. «مشروط به اینکه منظور و هدف از طرح حکمرانی نو، منافع ملی و نه منافع فردی یا جناحی باشد»، آن‌گاه، وظیفه ملی و اخلاقی همه وطن‌دوستان، صرف‌نظر از هر قید و شرط یا بهانه‌ای است تا تمام تلاش خود را برای تحقق، اجرا و استقرار حکمرانی نو انجام دهند. باید توجه داشت که طرح ایده حکمرانی نو در التهابات اجتماعی اخیر، ارائه شده است؛ بنابراین، ذهن یا اذهانی که ایده حکمرانی نو را مطرح کردند، بی‌شک رابطه‌ای علت و معلولی میان ناآرامی‌ها و ناکارآمدی مدیریتی، قائل شدند. به عبارتی، درک کردند که ناکارآمدی مدیریت کلان اصلی‌ترین ریشه وقوع ناآرامی‌ها بوده و برای پیشگیری از مخاطرات اجتناب‌ناپذیر و پرهزینه‌تر آتی برای برخی جناح‌ها و افراد، ضروری است تا انواع و انبوه چالش‌های اجتماعی و ملی به‌عنوان دلیل ناآرامی‌های اجتماعی را که برآیند ناکارآمدی مدیریت بود، کنترل، مدیریت و حل‌وفصل کنند. به بیانی طراحان ایده حکمرانی نو برای اولین‌بار در چند دهه گذشته به‌طور ملموس درک و مشاهده کردند که حکمرانی بدون توجه به منافع و اهداف جمعی و ملی، امکان‌پذیر نخواهد بود. یقینا، بحث و تبیین حکمرانی نو، بسیار فراتر از فضا و مجال یک موجز است اما با این وجود، نکاتی کلی در باب حکمرانی نو ارائه می‌شود. ازاین‌رو، با تبیین کلی و مختصر مفاهیم «حکمرانی» و «نو» آغاز می‌کنیم.

حکمرانی؟ با وجود تغییرات ساختاری و محتوایی (اهداف) نظام‌های سیاسی در طول تاریخ جوامع، پدیده حکمرانی، سازوکار تحقق و تأمین انواع نیازها، خواسته‌ها، آرزوها و... جمعی شهروندانِ تحت حمایت یک نظام سیاسی بوده است. به بیانی کاربردی، از آنجا که موجود انسانی توانایی تأمین نیازهای گوناگون خود را به تنهایی ندارد، موجود انسان با ایجاد (به‌طور تکاملی) جمع و گروه‌های کوچک و بزرگ که سازمان حکمرانی (در اجتماعات) نمود خرد، اراده و منافع جمعی تلقی و پنداشته شد، اقدام به ایجاد سازوکاری کاربردی برای تأمین انواع نیازهای جمعی کرد. به عبارتی، ساختار حکمرانی، تدبیر جمعی انسان‌ها برای تأمین انواع نیازها و اهداف جمعی است. به بیانی، سازمان حکمرانی عصاره خرد، اراده و منافع جمعی است.

نو؟ مفهوم نو در مقابل مفهوم کهنه قابل درک است. به عبارتی، کهنه؛ پدیده، امر، چیز، شئ و موضوعی است که پاسخ‌گوی الزامات و نیازهای انسان و جوامع معاصر، متغیر و پیوسته درحال‌توسعه را نمی‌دهد. برای مثال، سفر با شتر روش و ابزاری کهنه و غیرکاربردی است. حفاظت از امنیت کشور با شمشیر روش کهنه و ناکارآمد تلقی می‌شود یا اعمال اجرائی، آموزش‌وپرورش، بانکداری، اقتصاد، پزشکی، صنعت و... با اندیشه‌ها، روش‌ها و داده‌های قرون پیشین، روشی بسیار کهنه و غیرکاربردی تلقی می‌شود. بنابراین، اذهان و اراده‌هایی که به دنبال نو (کاربردی و کارآمد) کردن امور، پدیده‌ها و شرایط انسانی و اجتماعی هستند، درواقع به دنبال نو (به معنی کارآمد) کردن آنچه مستقر یا موجود است، هستند. ظاهرا، التهابات اخیر اجتماعی برخی اذهان را واداشته تا بپذیرند که ساختار مدیریت کنونی کاربردی و به‌روز نیست؛ به بیانی، پاسخ‌گوی ملزومات گوناگون و متعدد زیست اجتماعی شهروندان نیست و ازاین‌رو برای پرهیز از التهابات آتی ضروری است تا حکمرانی نو (ملی و کارآمد) استقرار یابد.

به گواه شواهد بی‌شمار تجربی و معاصر، حکمرانی نو (کاربردی)، معطوف به نظم مدیریت کلان سیاسی برآمده از خرد، اراده و منافع ملی (جمعی) است؛ به عبارتی «در حکمرانی نو، منافع و اهداف فردی و جناحی از طریق منافع و اهداف ملی (جمعی) پیگیری می‌شود» یا به تعبیری، «حکمرانی نو اولویت منافع ملی بر منافع جناحی است». اگر سلامت و توسعه ایران دغدغه واقعی و صادقانه باشد، بی‌توجه به جایگاه سیاسی طراحان ایده حکمرانی نو، بسیار کاربردی و در راستای منافع و امنیت ملی خواهد بود، اگر همه «اخراجی‌های سیاسی» (احزاب، تشکل‌ها، اصناف، شخصیت‌ها و...) ترویج، مقبولیت‌بخشیدن، حمایت، اجرا و تحقق «ایده حکمرانی نو» را در دستور کار خود قرار دهند. درک، تشخیص و «قاپیدن» فرصت‌ها، یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های انسان‌های (سیاست‌ورزان) موفق است. ایده و طرح حکمرانی نو «می‌تواند» یک فرصت کم‌نظیر ملی باشد. با این وجود نکته‌ای مهم و کاربردی که طراحان ایده حکمرانی نو باید به آن توجه کنند، این است که بزرگ‌ترین رقیب و مخالف «طرح و ایده مطلوب حکمرانی نو»، سیاست‌ورزانی که هنوز به اندیشه‌ها و طرح‌های کهنه حکمرانی اعتقاد دارند، هستند؛ بنابراین برای عملیاتی‌کردن طرح حکمرانی نو، ضروری است تا طراحان ایده حکمرانی نو، با اقدامات خیرخواهانه، صادقانه و میهن‌دوستانه فعالان، شهروندان و کارگزارانی که معتقد بوده و هستند که حکمرانی کهنه (ناکارآمد) را که در چند دهه گذشته بستر بسیاری از چالش‌های اجتماعی و ملی بوده، برای مشارکت در تحقق حکمرانی نو دعوت کنند. از سوی دیگر در صورت وجود «صداقت اخلاقی و ملی»، ضروری است تا همه گروه‌ها، تشکل‌ها، احزاب، شخصیت‌های داخلی و خارج‌نشین و... بدون هیچ قید و شرطی و بی‌توجه به تجربیات ناخوشایند گذشته و حال، به‌منظور «عملیاتی‌کردن ایده حکمرانی نو»، اقدام به ایجاد کانال‌ها و بسترهای گفت‌وگو، تبادل‌نظر، همفکری و همکاری با طراحان ایده «حکمرانی نو» کنند.